هو العلیم

اهمیّت و جایگاه علم‌آموزی در سیر و سلوک

و آداب برگزاری جلسات

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

# آداب و ملاکات برگزاری جلسات

در این جلسه‌ که خدمت رفقا هست، واقعاً من خیلی مشتاق هستم و بودم که خودم هم شرکت کنم و استفاده کنم؛ و صحبت هم صحبتِ مجامله و مسامحه و اینها نبوده است. واقعاً خودم تمایل داشتم و دارم که در این مجالس باشم. و علتی هم که در سال گذشته نبودم [و] گاه‌گاهی خدمت رفقا می‌آمدم، علتش حداقل تقصیر نبوده و شاید قصور بوده است؛ و وضعیت خودم از نظر اشتغال و کار و... به ‌نحوی است ‌که حضورم در مجالس یک قدری کمتر شده است. ولی دیدم که بالأخره خودِ خدمت رفقا رسیدن هم خودش مهم است؛ یک کار مهمی است و چرا باید ترک شود؟! لذا به دوستان عرض کردم که امسال اگر خداوند توفیق بدهد، خودم در این مجلس بیشتر بیایم و از مطالبی که می‌گذرد بیشتر مطلع بشوم و خودم هم بتوانم بیشتر بهره ببرم و این بهره را خودم احساس می‌کنم.

مطالبی را که الآن ما با رفقا در میان می‌گذاریم، رفقا باید بدانند که این مطالب، مطالب من‌درآوردی از طرف ما نیست. جریانات و صحبت‌ها و کیفیّت ادارۀ مجالس و محافل و روابط، مطالبی بوده که از زمان گذشته بوده است ـ از زمان‌های سابق بوده ـ از زمان خود مرحوم پدرمان بوده است. گرچه حالا یک تغییرات جزئی ممکن است در برهه‌ای از زمان‌ها نسبت به موقعیت و صلاحدیدِ وقت حاصل بشود.

## شروع جلسات بین‌الطلوعین با نماز صبح

مثلاً در قضیّۀ نماز صبح[[1]](#footnote-1)، خب در زمان ایشان رسم بر این بوده است که افراد نماز را می‌خواندند و بعد در مجالس روضه [بین الطلوعین] می‌آمدند. و لکن ما بنا را بر این گذاشتیم که نماز همان‌جا خوانده بشود و این خودش با میل رفقا بوده است. حتّی پیشنهاد آن هم از طرف بنده نبوده است. ولی علتی که ما این مسئله را پذیرفتیم این بود که جهتی برای مخالفت ندیدیم؛ اینطور نیست که چون در زمان ایشان بنا بر این بوده که افراد بعد از نماز به مجلس بیایند پس این یک قانون الهی و وحی منزل مِن عندالله است و قابل تخطّی و تجاوز نیست؛ نه! مرام ایشان در آن ‌موقع بر تسامح بوده است، والا اگر برای ایشان هم امکان داشت که صبح‌ها [نماز] را به جماعت بخوانند، می‌خواندند.

حالا اینکه بخواهند افراد را از قبل از طلوع فجر به مجلس بکشند و بعد هم بگویند که برای نماز بیا، خب سخت است! بالأخره موقعیت مرحوم آقا با ما فرق می‌کند. ایشان به عنوان یک شخص بزرگ و مرشد و مدیر و سائق[[2]](#footnote-2) و قائدِ این جریان و مکتب [بوده‌] و طرح این مسئله شاید برای ایشان یک قدری مشکل بوده است. لذا افراد را از نقطه نظر شرکت [در مجالس] در سعه قرار داده بودند. والا خیلی از افراد می‌آمدند و نمازشان را هم در آنجا می‌خواندند و ذکرشان را هم در آنجا می‌گفتند، ـ در همان زمان مرحوم آقا ـ ولی ایشان این را هیچ وقت به عنوان یک سنّت تلقّی نکردند.

ما دیدیم که رفقا خودشان مایل هستند و حالا که تمایل دارند، خب چه اشکالی دارد، هر کسی بخواهد می‌آید و هر کسی نمی‌خواهد نیاید و این هم یک سنّت نیست، بلکه به دلخواه افراد است.

بله، شرکت کردن در مجلس بعد از شروع ـ [وقتی] که منبری می‌خواهد بیاید ـ صحیح نیست. زیرا حواس منبری پرت می‌شود و انسان باید قبل از اینکه منبری بیاید، در مجلس بیاید. این هست و درست است. ولی اینکه حتماً باید برای اوّل وقت و نماز بیاید، نخیر! این نه در زمان ایشان بوده و نه سنّت بوده و نه واجب؛ هر کسی به مقتضای حال خودش بخواهد برای نماز بیاید، در باز است. نماز هم یک قدری دیرتر شروع می‌شود تا اینکه افراد برسند.

و حتّی اعتراض هم شده است که مگر بنا بر این نیست که نماز همیشه در اوّل وقت باشد؟! خود ما هم مگر نمی‌گوییم: که مرحوم پدرمان در مسجد که می‌رفتند، سر اوّل وقت نماز می‌خواندند، هرکسی بود [که بود و] هر کسی هم نبود [که] نبود، می‌خواست خودش را برساند. گفت: هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد! هرکسی می‌خواهد اول وقت [نماز بخواند باید خودش را برساند]. کار ملائکه اوّل وقت است و اتفاقا هم [کارشان] خیلی سبک است! چون کسی اوّل وقت نماز نمی‌خواند، همه دیر وقت می‌خوانند. اگر کسی می‌خواهد درست ثبت شود، اینها که در دفتر رفت عوض و بدل نشود، بیاید اوّل وقت بخواند، آخر وقت سرشان خیلی شلوغ است! همه می‌بینند دارد قضا می‌شود، می‌گویند زود نماز را بخوانیم و آنجا پرونده‌ها پس و پیش می‌شود، چون خیلی شلوغ است! در روایت هم داریم: «اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله»[[3]](#footnote-3). روی این حساب می‌گویند: «شما که خودتان می‌گویید مرحوم آقا این‌طور بودند، چرا نماز برای صبح بیست دقیقه دیر می‌شود.»

جهتی که هست و بنده عرض کردم این است: آن‌ موقع این تأخیر، تأخیر غیر صحیح بوده و تاخیر نابه‌جا بوده است. موقع ظهر است و خب شخص می‌تواند بیاید و نمی‌آید! ولی این تأخیری که در اینجا می‌شود، به جهت رعایت خودِ حال افراد است که افراد با وجود عدم وسیله [نقلیه] که الان دارند از جاهای دور می‌آیند، این خدا را خوش نمی‌آید که انسان بخواهد این زحمت را ندیده بگیرد. در آنجا زحمتی نیست، و در اینجا شخص در تلاش است [اما] نمی‌رسد. همه که خانه‌هایشان در دو متری و پنج متری اینجا نیست. بعضی‌ها از آن طرف شهر می‌خواهند بیایند.

قضیّه، قضیۀ چیست؟! قضیه مشابه ـ قضیّه‌ای است که برای رفقا عرض کردم ـ قضیّۀ سیّد بحرالعلوم در مسجد کوفه با آن کسی که برایش قلیان چاق می‌کرد و برای او می‌آورد. این [تاخیر در نماز] به آنجا می‌خورد نه به اینجا. در هرجایی باید انسان رعایت کند و موقعیت را تشخیص بدهد. اگر آن مورد در آن وضعیت هست، این مورد هم هست! بله! نشستن و بیخود صبر کردن و اینها، خارج از برنامه است.

علی‌کل‌حال مسئله به این کیفیّت است که سعی می‌شود برنامه‌هایی که هست از نظر محتوا و از نظر کیفیّت بر طبق همان کیفیّتی باشد که در زمان گذشته بوده است، گرچه از نظر کمیّت و از نظر تغییر و تحولات عَرَضی شاید بر حسب اختلاف زمان و مکان اختلاف داشته باشد، ولی اصلش همان است.

## کیفیت تعیین زمان جلسات

مثلاً در [مورد] جلسات شب‌های سه‌شنبه این‌طور نبوده که نظر مرحوم آقا بر این باشد که حتماً شب سه‌شنبه باشد، نه! بنده به عنوان فرزند ایشان در اینجا می‌گویم که خصوص شب سه‌شنبه موردنظر نبوده است. ولی عصر جمعه، خصوصیت زمانی‌اش مورد نظر است و همیشه هم بنا بر این بوده است که در عصر جمعه، افراد خلوتی داشته باشند و چه خوب که این خلوت را همراه با سایر رفقا و دوستانشان داشته باشند و به ذکر و دعای سمات و اینها بپردازند. این سیره‌ای بوده که از سابق برای همۀ بزرگان این سیره بوده است.

ولی نسبت به جلسۀ شب سه‌شنبه این‌طور نبوده است. شب سه‌شنبه [را] ایشان فقط به عنوان یک پیشنهاد مطرح کردند و الا خودشان می‌فرمودند:

که رفقا باید هر شب با هم جلسه داشته باشند و اینکه ما می‌گوییم شب سه‌شنبه از باب اضطرار است که فقط منحصر به عصر جمعه نباشد! منتها چون می‌بینیم [که] نمی‌‌شود، عملاً نمی‌شود [هر شب با هم جلسه داشته باشند] [و اگر] بگوییم دو شب بیایند، سروصداها از جاهای دیگر بلند می‌شود که این چه وضعی ‌است! این چه سلوکی است! این چه برنامه‌ای است! این چه و این چه! لذا برای کم کردن فشارها و تخفیف مصائب و مشاکل حالا می‌گوییم هفته‌ای یک شب بیایید که خیلی در اینجا مسئله‌ای نباشد!

# اهمیت و لزوم ارتباط بین سالکین راه خدا

والا اینکه رفقا هر شب و هر روز همدیگر را ببینند، یک واقعیتی است که تأثیر می‌گذارد؛ یعنی ما نباید این قضیّه را شوخی بگیریم. رفیق در دیدنِ رفیق خود توشه می‌گیرد، برای او مسائلی حل می‌شود، دفع مشکلاتی می‌شود، دفع مفاسدی می‌شود. همین قدر [که] مثلاً در خیابان: «سلام و علیکم، حال شما خوب است؟ خداحافظ شما» همین جلوی خیلی [از] مسائل را می‌گیرد. چقدر طول کشید؟ سه ثانیه، چهار ثانیه! منتها ما نمی‌فهمیم، ما تشخیص نمی‌دهیم، اصلا ما خیال می‌کنیم که باید در مجلس حضور داشته باشیم، حضرت آقا هم تشریف بیاورند در اینجا افاضه بفرمایند، آن‌وقت این تأثیر می‌گذارد! نه خیر این تأثیری ندارد! تأثیر همان ارتباطی است که بین رفیق و بین رفیق برقرار می‌شود. این موثر است! انسان هم می‌آید صحبت هم می‌کند، وقت شد حرف می‌زند [وقت] نشد [حرف] نمی‌زند، یا من می‌آیم خدمت رفقا مطالبی می‌گویم یا خود رفقا می‌آیند مطالبی که بوده را می‌گویند.

# اهتمام مولف در نظارت بر مطالب سلوکی

مهم در مسئله این است که بسیاری از افرادی که در این مجالس شرکت می‌کنند، اینها افرادی‌ هستند که در زمان خود مرحوم آقا بوده‌اند، آن مطالب را دیده‌اند، حال و احوال و اطوار وضعیت ایشان را مشاهده کرده‌اند و مطلب تا حدودی دستشان است و از آن طرف، ما هم هستیم و در خدمت رفقا هستیم. مطلبی باشد، إن‌شاءالله مطرح می‌شود، مشکلی باشد، شکی شبهه‌ای باشد، اینها مطرح می‌شود. از این نقطه نظر جای هیچ‌گونه نگرانی نیست که حالا بخواهد یک [اشتباهی بشود.]

چون بعضی اوقات انسان یک مطالبی می‌شنود که آیا فلان قضیّه‌ای که [اتفاق افتاده است]، آیا موافق با نظر آقا هست یا نه؟ مثلا فرض کنید که آیا در روز[های] ماه رمضان مجالسی که بوده، این مورد نظر هست یا نه؟ خب اگر [مورد نظر] نبوده که بنده در آنجا نمی‌روم و در آنجا شرکت نمی‌کنم! من که با رفقا رودربایستی ندارم [در اینکه] بگویم این مجالس نباشد یا باشد. باید رفقا این را بدانند من با کسی رودربایستی ندارم. در مسئلۀ صلاح رفقا و در مسئلۀ ارتباطات و صلاح و روابط رفقا، بنده با هیچ‌کسی رودربایستی ندارم و اگر هم صریح نتوانم مطلبی را بگویم، به ‌نحوی‌ که شخص متوجه بشود که چه نظری نسبت به آن جریان دارم، مطلب را گفته‌ام و به یک نحوی مسئله را بیان کرده‌ام.

همین قضیّه‌ [جلساتی] که در ظهر ماه مبارک رمضان هست؛ در اینجا اصل مسئله به این کیفیّت بوده [است] که ما یک روزی داشتیم در خدمت ایشان[[4]](#footnote-4) می‌رفتیم و من جریان ظهر ماه مبارک رمضان را گفتم که ایشان (مرحوم علامه طهرانی) فرمودند که: «در صحبت ظهر ماه مبارک رمضان یک اثری است که آن اثر در شب نیست.» من این را به ایشان (یکی از رفقا) گفتم.

ایشان پیشنهاد کردند که: چه اشکال دارد که ظهرها هم یک مجالسی باشد؟! گفتم که بسیار خوب است، منتها این مسئله‌اش در آمدن و رفتن بر عهدۀ خود رفقا است؛ هر کسی بخواهد بیاید [و] هر کسی می‌خواهد نیاید. اینجا اداره نیست که یک کسی بیاید کارت بزند و تماشا کند. اصلاً در کار ما این حرف‌ها و این مسائل و اینها نبوده است. و زمینه و بستر برای این قضیّه [مجالس ظهرهای ماه رمضان] باید آماده بشود.

یعنی من آنچه را که از زمان مرحوم پدرمان هست، خدمت رفقا می‌گویم؛ هر کسی می‌خواهد عمل کند، هر کسی هم که نمی‌خواهد نکند. هیچ اجباری نیست. ولکن این نحوه نباشد که بگویند مطلب گفته نشده است! بنده مسئله را می‌گویم که وضعیت زمان ایشان به این کیفیّت بوده، مطالبی که از ایشان شنیدم به این نحو بوده و نظر ایشان به این کیفیّت بوده، حال و هوا به این مسئله بوده و رضای خدا در این قضیّه است. حالا یک شخصی مشکل دارد [و] نمی‌تواند، خب نمی‌تواند نتواند. اجباری نیست خب نمی‌تواند بیاید دیگر! یک کسی یک روز در میان می‌تواند بیاید، خب یک روز در میان بیاید. یک کسی دو روز در میان می‌تواند بیاید. یک کسی می‌گوید که من اصلاً نمی‌خواهم بیایم، من می‌خواهم فقط روزه بگیرم و حوصله ندارم که بلند شوم بروم در فلان مجلس هم شرکت بکنم. درست شد؟! این یک مسئله‌ای است که خلاصه هست.

# مراد از حلقۀ ذکر

و این را هم ما باید بدانیم که فیض خدا منحصر در جایی نیست. یک دفعه ممکن است فیض خدا از یک گوشه‌ای درآید و انسان به ‌واسطۀ غفلت از آن محروم بماند. خلاصه ما نمی‌توانیم این حساب و کتابی که در آن طرف هست آن حساب و کتاب را ما نمی‌توانیم چندان ملاحظه کنیم. بزرگانی که در این قضایا و مسائل بودند و مطالبی که آنها درک کردند، یک قدری برای ما پرده این مسائل را بالا می‌زند.

مرحوم آقای بیات ـ خدا رحمتش کند ـ ایشان می‌گفتند که:

وقتی صبح‌ها منزل رفقا جلسه بود، ما وقتی حرکت می‌کردیم می‌رفتیم، قبل از اذان راه می‌افتادیم ـ و در آن زمان جوانیِ ایشان اصلاً ماشین نبود، ماشین نبود آن موقع! از یک نقطۀ همدان به یک نقطۀ دیگر می‌رفتند. می‌گفتند: ـ من وقتی حرکت می‌کردم، نیم متر پای من در برف می‌رفت، یعنی پنجاه سانت برف آمده بود و من اوّلین کسی بودم که در این برف‌ها پا می‌گذاشتم تا به منزل آن رفیق می‌رسیدم و وقتی می‌رسیدم، درب منزل را می‌بوسیدم! [زیرا] اینجا منزلی است که دوستان خدا می‌خواهند در اینجا بیایند و در اینجا حِلَق ذکر است.

حِلَق ذکر یعنی حلقۀ ذکر. حلقۀ ذکر یعنی جمعیت ذکر. افرادی که می‌نشینند و به یاد خدا هستند، نه به یاد دنیا! نه به یاد اینکه امروز بنزین گران شد [و] فردا آرد ارزان شد! نه به یاد اینکه چه کسی فردا می‌خواهد نماینده شود و چه کسی می‌خواهد وکیل بشود؛ اینها یاد خدا نیست!

یاد خدا عبارت است از: «تطبیق موقعیت انسان، موقعیت زندگی و موقعیت حال و احوال بر اساس رضای پروردگار.» این جایی که برای انسان این تطبیق را به وجود می‌آورد، به آن حِلَق ذکر می‌گویند. انسان در آنجا کیفیّت تطبیق را می‌یابد، می‌فهمد و به دست می‌آورد که چه باید کرد و چگونه باید انسان زندگی خود را بگذراند و چگونه انسان باید با افراد معاشرت کند؟! آیا به یک رفیق که می‌رسد سر خود را این‌طرف کند [و] سلام نکند، این زندگی کردن است؛ یا اینکه با روی باز برخورد کند؟! آیا به رفیقی می‌رسد با گشاده‌رویی برخورد کند یا یک طوری سر خود را پایین بیندازد؟! در این‌گونه مجالس این مطالب باید گفته بشود و صحبت بشود تا اینکه انسان اگر خداوند نسبت به او توفیق بدهد، راه و روش سعادت را یاد بگیرد.

# اهمیت حضور در جلسات

علی‌کل‌حال چند مطلب است که بنده می‌خواستم این مطالب را خدمت رفقا عرض کنم.

یکی اینکه نفس حضور در این مجالس نفس حضور فی حد نفسه خودش موضوعیت دارد؛ یعنی برای انسان این مسئله ـ همان‌طوری که عرض کردم ـ امداد می‌کند و کمک می‌کند و انسان را نسبت به حال و وضعیت خودش، نسبت به مسائل درونی خودش ، انسان را نسبت به آنها تازه می‌کند و حال انسان را نسبت به راه و اینها تازه می‌کند، به جای اینکه انسان بخواهد با افراد دیگر برخورد کند و از آنها متأثر بشود و از آنها مسئله در ذهن او قرار گیرد. آمدن در این مجالس که افراد با اشتراک در مسیر در این مجالس حضور دارند، این مسئله برای انسان مسئلۀ مهمی است.

نگوییم [که] فلان رفیق که وارد این مجلس می‌شود، یک نقص‌هایی دارد! مگر خود ما نقص‌ نداریم؟ مگر خود ما جزو ملائکه و فرشتگان هستیم؟! نگوییم او الآن فلان کار را انجام می‌دهد [لذا] چه فایده [دارد بیاییم] کنار او [بنشینیم]! او که الآن فلان نقص را دارد. خود ما سه ‌تا [نقص] داریم، اضافه داریم! خود ما از نظر وضعیت خودمان معلوم نیست وضعیتمان از افراد دیگر مناسب‌تر باشد. همۀ ما آمدیم [و] می‌خواهیم نقائصمان را برطرف کنیم. کم‌کم، یواش یواش با مجاهده، با توفیق خدا، با متابعت از برنامۀ بزرگان، انسان این وضعیت را و حال خودش را باید مدام التیام ببخشد.

# معیار پیشرفت انسان در سیر و سلوک

مرحوم آقا می‌فرمودند:

قیاس و معیار برای پیشرفت این است که انسان در وجود خودش ببیند که آیا نسبت به سال گذشته، نسبت به شش ماه گذشته، علاقۀ او و عشق او و استحکام او نسبت به راه، بیشتر شده یا کمتر شده است؟ اگر دید که بیشتر شده است، باید بفهمد که رشد کرده است.

یعنی اگر دید بیشتر می‌تواند پای کار بایستد، بیشتر می‌تواند از این مکتب دفاع کند، بیشتر می‌تواند خودش را تطبیق بدهد.! خودش را تطبیق بدهد!

و خلاصه اینها به حرف نیست، به عمل است که انسان از نظر عمل تا چقدر می‌تواند جلو بیاید.

 و خدا هم برای انسان در هر روز مواردی [را] پیش می‌آورد که انسان خودش را محک بزند. خیال نکنید که [امتحان] برای انسان فقط در یک سنین مشخص است، نه خیر! انسان سنش هم بالا برود باز این محک وجود دارد؛ نسبت به رفیقش، نسبت به زن و بچه‌اش، نسبت به مسائل خارجی. [مثلا] انسان در یک قضیّه قرار می‌گیرد و می‌تواند یک کار را برای خدا انجام دهد [ولی] انجام نمی‌دهد! [در حالی که] می‌تواند! در یک مسئله‌ای قرار می‌گیرد، در یک موقعیتی قرار می‌گیرد، می‌خواهد خود را از یک مشکل بیرون بیاورد، خدا می‌گوید: [عجب!] می‌خواهی [خود را] بیرون بیاوری، بیرون بیاور! اشکالی ندارد، ولکن رضای من در این است که فعلاً با این مشکل بسازی! همین‌جا یک امتحان شد، تمام شد! اگر آمد و قبول کرد، جلو رفته [است] والا اگر آمد و شروع کرد خودش را توجیه کردن [که] نه! دیگر خسته شدم و دیگر حوصله ندارم وحالا مگر بقیّه چه کار کردند که ما هم بخواهیم این کار را بکنیم! و به یک نحوی آمد و این نداهای درون را نشنیده گرفت، این تلنگرهای وجدان را که خدا این تلنگرها را در نفس او و در مغز او می‌زند، اینها را ندیده گرفت و رد شد! خب بله! ممکن است به یک [راحتی برسد اما] اولاً معلوم نیست به راحتی برسد. خیلی خب حالا [که] رسید، [آیا] تمام شد؟ نه! گیر کرده [و] رفوزه شده [است] فایده ندارد! رفوزه شده [است] خیال می‌کند الآن راحت است، خیال می‌کند که یک مشکل را پشت سر خودش گذاشت، ولی این مشکل را پشت سر خود گذاشتن ، مساوی با توقف او است! او الآن اینجا ایستاده، و بعد هم خوشحال از اینکه رد شده [است] و از این موقعیت بیرون آمده است.

## تضاد بین سلوک راه خداو عافیت طلبی

پس بنابراین ما در این دنیا برای عافیت نیامدیم. که عافیت به قول خواجه:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه‌کار \*\*\* کار مُلک است آن‌که تدبیر و تأمل بایدش

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر \*\*\* عافیت را با نظر بازی خلاف افتاده بود[[5]](#footnote-5)

عافیت برای انسان [مهم] نیست، بلکه انجام رضای الهی و تکلیف، آن برای انسان مهم است! من هم الان خیلی جاها بخواهم بروم، برایم مشکل است. [مثلاً بگویم] فلان جا با ما فلان کار را کردند، حالا بنده بلند شوم [آنجا] بروم؟! نه. یک جوری [می‌گویم:] نه، وقت ندارم و الآن حال ندارم و الان حوصله ندارم و...! درست شد؟! ولی وقتی نگاه می‌کنم [که آیا] رفتن در اینجا رضای خدا هست یا نه؟ تمام شد! دیگر قضیّه تمام است. حالا که این را می‌فهمم دیگر باید از خدا توفیق برای عمل هم بخواهم و دنیا هم هیچ وقت بی‌فراز و نشیب نمی‌شود.

قبل از اینکه آدم در این دنیا بیاید، قبل از این در بهشت جنگ و دعوا نبود، که بر سر همدیگر بزنند! اما همین‌که این آدم پای خود را روی زمین گذاشت، دعوا شروع شد. اول بین دوتا بچه‌های او دعوا شروع شد. یکی زد دیگری را کشت، حالا ای کاش دعوا فقط به مشت و لگد ختم می‌شد! آقا برداشت کشتش! قابیل زد هابیل را کشت! از همان موقع دعوا شروع شد تا روز قیامت!

و این [طور] هم خیال نکنید که ما یک روزی در این دنیا زندگی کنیم که همه با ما در صلح و صفا باشند، نه! یکی از ما خوشش می‌آید، یکی از ما بدش می‌آید، یکی از ما ایراد می‌گیرد، آن یکی می‌گوید عجب آقای خوبی است مثل او نداریم! آن یکی می‌گوید برو آقا اینها همه‌اش دکان و دستگاه است. ـ همین الآن هم دارند می‌گویند! ـ

نه این و نه آن! فقط باید ببینید چه چیزی تشخیص می‌دهید و همان را جلو ببرید و مواظب همان باشید! و از این طرف هم، از مسائلی که برای انسان پیش می‌آید، انسان از اینها عبرت بگیرد و راه خودش را تصحیح بکند.

پیغمبر آمد، آیا توانست مردم را درست کند؟ نه خیر! دلیلش [این است که] وقتی که از دنیا رفت چند نفر دنبال ولایت بودند؟ سه، چهار نفر! بقیّه کجا هستند؟! دنبال ابوبکر بودند! بیست و سه سال زحمت پیغمبر هوا رفت! دنبال ابوبکر بودند! امیرالمؤمنین رفت، چند نفر دنبال او بودند؟ چند نفری دنبال امام حسن بودند و بقیّه همه جزو [لشگر] معاویه رفتند! همین‌طور همین‌طور ... . حالا آیا این اشکال به امیرالمؤمنین [و] به پیغمبر برمی‌گردد؟!

می‌گویند: اگر آقا و مکتبش درست بود، چرا بعد از ایشان این حرف‌ها اتفاق افتاد، بله؟! آقا بالاتر است یا پیغمبر؟! کدام بالاتر هستند!؟ پس اگر پیغمبر درست بود، چرا بعد از بیست و سه سال باید چهار تا دنبال علی بروند، پس اشکال از آنجا است؟! نه!

# عقل معیار برای تشخیص حق و باطل

مسیر خدا مسیر عالَم امتحان است؛ راه خدا راه امتحان است؛ راه امتحان است؛ عالَم تشریع عالَم امتحان است. عالَم تربیت و تزکیه و تکامل، عالَم امتحان است. همان حرفی را که خودمان بالای منبر می‌رویم به بقیّه می‌زنیم، خودمان [وقتی] پایین می‌آییم به آن عمل نمی‌کنیم! [ عالَم] عالَم امتحان است!

این همه مرحوم آقا در زمان حیاتشان گفتند: «معیار برای تشخیص حق و باطل عقل است.» این همه گفتند! این همه گفتند! حالا آقا برای بنده نامه می‌نویسد: عقل را کنار بگذار، عشق را بچسب. عجب! چه چیزی را بچسب؟! البتّه بنده هم یک جوابی دادم که مناسب با [حرفش] باشد.

 بیست سال پدر ما گفت که «من عاقل‌تر از آقای حداد در دنیا ندیدم!» نگفت عارف‌تر ندیدم، [این را] نگفت. گفت: که عاقل‌تر ندیدم!

آن وقت می‌گوید: عقل را کنار بگذار!

به جای آن چه بیاید؟ دیوانگی بیاید؟! جنون بیاید؟! خلی بیاید؟! که [البته] آمده است! یعنی چه عقل را بگذاریم کنار؟ [آن وقت] چه چیزی به جایش بگذاریم؟!

آخر تو برو آن روایت موسی بن جعفر در کتاب کافی را بخوان که تمام ملاک‌ها را براساس عقل قرار داده‌اند. او بهتر می‌فهمید یا تو؟ چه کسی بهتر می‌فهمید؟! برو آن کتابُ العقل و [الجهل] [[6]](#footnote-6) کافی را مطالعه بکن! مطالبی که مربوط به عقل آمده [است]!

چرا دنبال عقل نمی‌رویم؟! چون گیر می‌کنیم [و] صاف مچمان را می‌گیرند! صاف مچ را می‌گیرند! [اگر بپرسند] شما به چه ملاکی این کار را کردی؟ صاف می‌ماند! مجبور است. چه بگوید؟! مجبور است بگوید ما عقل را کنار گذاشتیم. همین است دیگر...

[اگر بپرسند] چرا [و] به چه ملاکی شما این حرف را زدی؟ به چه ملاکی این راه را رفتی؟ به چه ملاکی این مطلب را پذیرفتی؟ ملاک تو و حجت شرعی برای قبول این مسئله چه بود؟ چیست؟ صاف نگاه می‌کند!

اما وقتی عقل کنار رفت به جای آن چه می‌شوی؟! [می‌شوی شخصی که میگوید:] «آقا، عشقم گرفته [است که] من از ایشان اطاعت کنم! خب آن عشق است دیگر! آن را دیگر نمی‌شود کاریش کرد! و نمی‌شود به تو گفت که چرا؟ عشق است! خب عشق عشق است دیگر!

گفتم: اگر عشق است! بنده هم عشقم به خیلی چیزها گرفته [است]؛ اگر قرار بر این است، تشریف بیاورید و با خودتان هم بیاورید! وقتی که قرار [شد] عقل کنار برود، به جای آن چیزهای دیگر می‌آید؛ به جای آن خریّت و اُلاغیّت ـ همین مصدریت جعلی ـ اُلاغیّت وگاویّت و هر چیز دیگری بخواهید بگویید، آن در این مسئله می‌آید.

نه! تمام اینها همه غلط است، همۀ اینها خلاف است. مطالب را بزرگان گفته‌اند و راه را تعیین کرده‌اند. حالا بنده عمل نمی‌کنم دیگر خودم می‌دانم، خودم می‌دانم و باید تکلیف خودم را [روشن کنم] و از این طریق هم [نمی‌شود]. راه از اوّل روشن بوده [است و] مسیر روشن بوده [است] و ابهامی در آن نبوده [است.]

## نمونه‌ای از کنار گذاشتن عقل

رسول خدا آمد و خودش گفت که من بر حق هستم یا نه؟ «الست اولی بکم من انفسکم، قالوا بلی»[[7]](#footnote-7) از اوّل آمد اقرار گرفت، خودش را نشان داد، گفت: آیا کلام من بر کلام شما ترجیح دارد یا ندارد؟ آیا ولایت من بر شما از ولایت خودتان اولی هست یا نیست؟ آیا حجّیت کلام من بالاتر از فهم و اراده و خواست شما هست یا نه؟

گفتند بله!

گفت: حالا که گفتید: بله پس این علی بر شما بعد از من ولی خواهد بود. مطلب تمام! یعنی هیچ شبهه‌ای در آن نیست، هیچ ابهامی در آن نگذاشت. رسول خدا به اندازۀ سر سوزنی نگذاشت در این قضیّه ابهام [بماند.] همین‌که از دنیا رفت، آمدند [و] رفتند سقیفه بنی ساعده [را] تشکیل دادند! آقا عقل داری، تو که گاو که نیستی! عجب! [هنوز] دو ماه [بیشتر] از این قضیّه نگذشته [است!] همین دیروز بود! تو هم جلوی چشمت بود، [تو] پنج متری پیغمبر بودی ، این حرف‌ها را هم اوّل تو شنیدی! خب کجاست؟! این «الست اولی بکم من انفسکم» پس کجا رفت!؟

[می‌گوید:] اینها دارند [به] سقیفه می‌روند، برویم ببینیم چه چیزی است؟ زهرمار و چه چیزی است. عجب! [اگر] الآن همین پیغمبر که جنازۀ او افتاده است یک دقیقه بلند شود و بایستد و یقه‌ات را بگیرد و [بگوید:] کجا داری می‌روی؟! کجا داری می‌روی؟! تو دو ماه پیش [در غدیر]، بودی یا نبودی؟! همین دیروز ـ چرا دو ماه پیش ـ همین دیروز! دیروز که در مسجد مدینه آمدم [و] دستم را ابوالفضل و علی گرفتند و فضل بن عبّاس و علی آمدند [و] برای شما صحبت کردم. [مگر همین] دیروز نگفتم که «انی تارکم فیکم الثقلین»[[8]](#footnote-8)؟! چرا حالا دو ماه پیش [را بگوییم.]

این معنای [عقل] است. در اینجا است که عقل به عنوان یک حجت باطن همراه با انسان مطلب را تمام می‌کند. جای شک و شبهه نمی‌گذارد؛ دو دو تا چهار تا! رسول خدا حجت است از ناحیۀ خدا؛ او علی را گذاشته است پس بنابراین علی مقدم است ولو اینکه تمام دنیا در این طرف بایستد. دو دو تا چهار تا تمام شد و رفت. دیگر سقیفه برای چه بروم؟! چون حالا ابوبکر آنجا ایستاده است، من برای چه بروم؟ چون این رفته [است]! مگر او پیغمبر است و مگر کلام این حجت است!؟

الآن افراد و رفقایی که در اینجا هستند [اگر بر فرض] دل آنها بخواهد [که] امشب نماز عشا را پشت به قبله بخوانند.‌ دلشان بخواهد، حالا دنگشان گرفته! [بگویند] این همه رو به قبله خواندیم حالا یک دفعه هم می‌خواهیم پشت به قبله بخوانیم! حالا بنده که وارد می‌شوم [و] می‌بینم [که] همه پشت به قبله هستند، من هم باید بروم [و] پشت سر [اینها] بایستم؟! لعلّ اینکه اینها اشتباه می‌کنند [مثلا] قبله را اشتباه به آنها گفته‌اند ـ نمی‌خواهم بگویم عمد بوده، اشتباه بوده ـ من که می‌دانم چرا؟! من که الآن تشخیص می‌دهم که قبله به این طرف است، من چرا بایستم وقتی میبینم [اشتباه است]؟! [می‌گویند:] آقا آقا نگاه کن صد تا از رفقا و اینها رفتند، خب مگر می‌شود؟! خب بله، بله آقا! صد تا از رفقا اشتباه می‌کنند! دویست تا از آنها هم اشتباه می‌کنند، صد هزار تا از آنها هم اشتباه می‌کنند!

## اختلافات بعد از فوت علامه طهرانی و دلیل آن

بعد از فوت مرحوم آقا ایرادی که به بنده گرفته بودند این است که تمام برادران و خواهران و والدۀ ایشان همه مخالف ایشان هستند، پس ایشان بر باطل است و حق با آنها است! به‌به به‌به!! ما این را از پدرمان یاد گرفتیم؟! ببینید مطلب چیست؟ از دایرۀ تعقّل مطلب خارج می‌شود!

چون برادران و خواهران مخالف هستند پس حق با آنها است!! آیا عقل این را می‌گوید؟! [آیا] عقل می‌گوید که در یک جریان، در یک قضیّه، معیار کثرت افرادی است که قائل به یک مسئله هستند! خب حالا اگر در این قضیّه ما یر به یر[[9]](#footnote-9) بودیم، چه می‌فرمودید؟ چهار تا اینجا [و] چهار تا آنجا[بودند]! این چه می‌شود؟ قضیه مشکوکه می‌شود! حالا اگر ما پنج تا بودیم پس دیگر ما ‌بُردیم. مگر حق کِشیمنی[[10]](#footnote-10) باسکول است که روی آن بایستیم ببینیم این سنگین است [و] آن [سبک]؟! این حرف‌ها نیست! حتّی این را خدمت شما بگویم [که] من هم حتی اگر به آن طرف می‌رفتم، باز هم بر باطل بود! حتی [اگر] من هم می‌رفتم! من هم یکی مثل بقیّه چه فرق می‌کنم؟ مگر حق منوط به من است! مگر حق در جایی است که من باشم؟! مگر حق حجّیتش منوط به این است که من اجازه بدهم؟ نه!

من یک بشری مثل سایر بشرها هستم [که] اشتباه می‌کنم [همان طور که] کار درست هم انجام می‌دهم. این‌طور نیست که همۀ کارهای من اشتباه باشد! نخیر! این‌طور هم نیست که همۀ کارهای من هم درست باشد! آن هم نخیر! آن کسی ‌که همۀ کارهای او درست است، الآن فقط یک نفر است؛ فقط یک نفر در دنیا است. بقیّه، همه‌مان اشتباه می‌کنیم، کار درست هم می‌کنیم خدا هم إن‌شاءالله از ما می‌گذرد [البته] اگر عناد نداشته باشیم و غرض نداشته باشیم. مسئله ‌این نیست!

در همدان و جاهای دیگر رفتند [و] گفتند: علت اینکه ایشان بر باطل است، این است که والده‌اش آمده چه کار می‌کند از ایشان تبعیّت نمی‌کند از کسان دیگر تبعیّت می‌کند و این دلالت بر بطلان است!

گفتم که: والده که دارد از من تقلید می‌کند! این چه برداشتی است؟! بعد من رفتم به والده گفتم ـ این چیزی را که خدمت شما می‌گویم، [چون] از طرف ایشان مجاز بر گفتن هستم، دارم می‌گویم ـ که از طرف شما رفتند نقل کردند که شما ما را باطل و افراد دیگر را بر حق می‌دانید، آیا صحیح است یا صحیح نیست؟

ایشان گفتند:

از قول من برو بگو ـ عین عبارت [ایشان است] هر کس هم می‌خواهد نقل کند برود نقل کند، الان هم گوینده حی و حاضر است فعلا ـ که من نه فلانی را تأیید می‌کنم [و] نه فلانی را تأیید می‌کنم و نه شخص ثالثی را. تمام!

گفتم: خدا عمرتان دهد، من این را از شما می‌خواهم [که] شما هم بروید [این مطلب را] جلوی همه بگویید.

گفتند: «من آن را نمی‌گویم.»

گفتم : بسیار خوب !

ولی این مقدار را رفتم [پرسیدم]! این همانی بود که [می‌‌گفتند دلیل بطلان است]! مگر قرار بر این نیست که هر کسی چون حالا در جایی مسئله [و] این قضیه مطرح شده [ بر باطل باشد!] خب وقتی که خود شخص دارد می‌آید این حرف را می‌زند [دیگر مطلبی باقی نمی‌ماند].

حالا نه ... حالابرویم سراغ یک مسئله دیگر [زیرا] این دیگر نشد! دیگر این نشد حالا می‌رویم یک چیز دیگر پیدا کنیم!

# جایگاه علم و عقلانیت در مکتب اولیای الهی

شیطان دائماً دنبال این است که [انسان] بیاید آن مسیر مستقیم را رها کند، دائم به جای آن دنبال بهانه، دنبال یک چیز مشتبه [می‌گردد.] ـ بحث متشابهی که داشتیم [برای] چه بود؟! همه برای اینها است!ـ

بزرگان آمدند تا این چیزی که در اینجا هست، این [عقل] را بردارند رشد بدهند، این را بالا بیاورند. هرچه عقل، آن را به عنوان حجت می‌پسندد باید آن را گرفت. باید به آن عمل کرد. پس بنابراین مسیر و مکتب بزرگان براساس حجت عقل است و آن برای انسان [حجت است.]

این کسانی که می‌آیند و می‌گویند: آقا عقل را کنار بگذار، احساس را [بپذیر]، نور خودش می‌آید [و] انسان بایستی که ببینید هر جا حالش آنجا [بهتر است همانجا برود]، تمام این حرف‌ها همه بر خلاف مسیر بزرگان و بر خلاف مسیر شرع و بر خلاف مسیر عقل است. انسان باید از عقل تبعیّت کند و باید از علم تبعیّت کند. مسئله این است. علم هر جا بود انسان باید دنبالش برود، فرق نمی‌کند و حد و مرز ندارد.

## علم، اساس مکتب اهل بیت

مطلب دیگر اینکه دأب و دیدن مکتب عرفان که همان مکتب اهل‌بیت است، بر علم است. اساس مکتب بر علم است و این، فارق بین این مکتب و بین سایر مکاتب است. در سایر مکاتب معیار بر ظنّ و تخمین و حدس و گمان است و مطالبی که در سایر جاها مطرح می‌شود، اینها براساس حجت شرعیه و براساس ملاکات علمیه نیست، براساس ظنّ و خیال و تصور و وهم و ببینیم و از این حرف‌ها است!

من یک دفعه یادم است در یک جا نشسته بودم دیدم دو نفر دارند با هم صحبت می‌کنند [و] صدای آنها می‌آمد. آنها نمی‌دانستند که من دارم می‌شنوم، آن قسمت [دیگر] بودم.

یکی [از آنها] به یکی [دیگر] می‌گفت که : چرا تو از فلان شخص [حرف] گوش می‌دهی؟!

گفت: من نمی‌دانم.

گفت: حالا تو بیا إن‌شاءالله می‌دانی.

تو بیا إن‌شاءالله می‌دانی، إن‌شاءالله بعد می‌فهمی! [شاید] که إن‌شاءالله‌‌ بعد نفهمیدی! خب این چه شد؟! آیا این حجت است!؟ این [فرد] می‌گوید: من الآن باید بفهمم [که] آیا این کاری که می‌کنم صحیح است یا نه؟ شاید تو به من دروغ گفتی؟!

وانگهی، من به تو می‌گویم: حالا تو بیا إن‌شاءالله بعد می‌فهمی! مگر قرار بر این نیست! آن چیزی که تو داری به من می‌گویی، حالا من آن را به تو می‌گویم! تو [این شخص را] ول کن و ـ فرض کنید ـ برو دنبال مشهدی حسن! بعد از چند سال می‌فهمی که حالا کار تو درست بوده [است یا نه]! حالا [شاید] بعد از چند سال فهمیدیم [که] اشتباه بوده است! شما بیا مطالب را [بپذیر،] بعد می‌فهمی!

همین مکاتب درویشی و امثال آن اینها چه می‌گویند؟ آیا اینها بر مبنا و حجت شرعی هستند یا نه!؟ [می‌گویند:] شما بیا؛ حالا بعد قضیّه برایت روشن می‌شود، شما بیا قضیه برایت منکشف می‌شود؛ شما بیا بعد مثلا مطلب به این کیفیّت خواهد بود. پایه و اساس رصین و متین و متقن و محکمی بر اینها نیست. حجت شرعیه و عقلیه بر رفتار و اطوار آنها نیست. آن مکتبی که تمام اساس‌اش و پایۀ برنامه‌اش و حرکتش و حیاتش براساس حجت است، آن مکتب، مکتب چیست؟ مکتب اهل‌بیت است؛ و آن مکتب فقط در سایۀ علم برای انسان حاصل می‌شود، نه در سایۀ احساس، نه در سایۀ عشق، نه در سایۀ هوی، نه در سایۀ میل و عالم هپروت و این حرف‌ها!

## علم به عنوان حجت شرعی

کاری را که انسان انجام می‌دهد باید دو دوتا چهار تا، محکم باشد و باید دلیل شرعی داشته باشد و هر کسی غیر از این می‌گوید، مزخرف گفته است، مزخرف مزخرف!

«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»[[11]](#footnote-11) علم یعنی واقع و نورانیت، به عنوان حجت شرعی باشد. «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» یعنی خدا حجت شرعی را در قلب شما قرار می‌دهد نه اینکه علاقه و میل به [آن را].

 تمام اینها مزخرفات است که می‌گویند که: آقا نیاز نیست درس بخوانی! آقا نیاز نیست تحصیل کنی! آقا در این راه بیا خدا خودش قرار می‌دهد، تمام اینها مزخرف است. تمام اینها خرافات است. تمام اینها برای تسلط شیطان است [که] این حرف‌ها را به من و شما می‌زنند. فقط تنها چیزی که جلوی شیطان را می‌گیرد حجت شرعی است. آن جلوی شیطان را می‌تواند سد کند و راه را ببندند و نگذارد [که] جلو بیاید.

 و آن چیزی که موجب حجت شرعی است، عقل و علم به نقل [است]! علم، نه ظن؛ نه ظواهر و ظن و اینها! انسان علم داشته باشد به اینکه این مسیر او حجت دارد و فردا در روز قیامت اگر خدا گفت چرا این کار را کردی؟ صاف سینه‌اش را ستبر کند [و] بگوید به این دلیل، این‌طوری! نه اینکه خیال کردم و خواب دیدم و این‌طور؛ اینها [را] خدا می‌گوید: به کَت ما نمی‌رود ، این را برای عمه و خالۀ خود برو بگو. آن چیزی را ‌که می‌خواهی روز قیامت بیاوری و جلوی من قرار بدهی و بگویی که من راهم را این‌طور قرار دادم، صاف باید دو دو تا چهار تا باشد، هستی یا نیستی؟! قضیه این است!

## علت تاکید اولیای الهی به علم‌آموزی

اینکه مرحوم پدر ما، بزرگان، اولیا همه می‌گفتند: درس بخوانید، برای این بود که امروز سر ما کلاه نرود! [و اگر] با ظواهر و با ریش‌های بلند و عمامه‌های بزرگ بیایند و یک اظهار نظری بکنند، ما خودمان را گم نکنیم! با دو تا خواب و مکاشفه بیایند [و بخواهند] راه ما را عوض کنند، دست و پای خودمان نلرزد!

### حکایتی از انحراف در مکتب علامه طهرانی

در زمان بعد از مرحوم آقا، افرادی بودند [که] آن‌چنان شیطان آمده بود بر آنها مسلط شده بود و آن‌چنان مکاشفه‌هایی کردند که اگر نبود این که در دست ما حجت شرعی بود، ما هم در همان دام افتاده بودیم و هلاک شده بودیم. برای خودِ من از طرف آقا پیغام می‌آوردند [و] می‌دیدم [که] عجیب است، مطلبی را که هیچ ‌کس خبر ندارد این آمده است [و] دارد خبر می‌دهد، پس راست می‌گوید! [می‌گفتند:] به فلانی بگویید این کار را بکند. گفتم: عجب!

بعد دو سه ‌تا قضیّه که نقل کردند، متوجه شدم کجای آن [ایراد دارد]!

[به] آن شخصی که حکم واسط را [داشت] گفتم: [بگو] بروید از آقا این دفعه این سؤال را بکنید ـ یک سؤالی که آنجا دیگر شیطان نمی‌تواند بیاید - بگویید راجع به این قضیّه چه کنم؟!

رفت سؤال کرد، گفت: ایشان سکوت کردند!

گفتم: پس خودتی! حالا که این‌طور است برو به آن آقا ـ به همانی که دیدی ـ بگو که پس خودتی. قضیّه تمام شد!

 بعد، مکاشفۀ بعد چه شد!؟ [گفت بود:] دیگر دنبال این آقا نرو!

گفتم: ها! خوب به آن جای او خورد! مثل اینکه این خیلی عالی بود، حال او جا آمد! برای چی؟! [برای اینکه] ما راه را بستیم!

### نهی بزرگان از پرداختن به مکاشفات و خواب‌ها

اینکه مرحوم آقا این‌قدر در کتاب‌های خود و صحبت‌های خود می‌گفتند که مکاشفات و اینها می‌آید و رهزن است [بی‌دلیل نبوده است]. [شیطان] می‌آید، می‌آید جلو [و] هشت تا را درست می‌گوید، برای چه؟ برای آن دو تای آخر. این کسانی که همه گول خوردند، برای چه بود!؟ نه اینکه از اوّل دروغ بگوید. [مثلاً] الان[که شب است را] شما مکاشفه کنید [که] روز است. خب معلوم است [که] دروغ است؛ ! خب [معلوم است] شب است. ولی می‌آید برای شما مکاشفه [یا] خواب و این حرف‌ها [که] در خانه فلان قضیه اتفاق افتاده [است.] عجب! فردا می‌بینی [که] درست است!عجب! درست است دیگر! درست هم هست!

[یا مثلا] فلان قضیّه هفتۀ دیگر اتفاق خواهد افتاد، می‌روی می‌بینی درست شد [و] هفته دیگر اتفاق ‌افتاد! هفتۀ دیگر این [قضیه و] این و این [اتفاق خواهد افتاد] اینها همه درست و درست و درست [درمی‌آید!] یک ماه که قشنگ حرف‌ها را خوب زد، مطالب همه درست بود، تمام قضایا همه بر طبق واقع بود، آن وقت بعد از یک ماه [می‌گوید:] حالا برو فلان کار را بکن! اینجا [ضربه را] می‌زند! حالا یک ماه ساخته [است]، پرداخته [است] [و] نفس با این وضعیت خو کرده است. اینجا خطر است! نفس برگشته، از آن حریت، رقّ شده[[12]](#footnote-12) [و] طناب بر گردن او افتاده [است!] حالا که طناب افتاده، شما برّه را هر جا بخواهی می‌کشانی‌اش! حالا دیگر راحت است! ولی قبل از یک ماه اگر می‌گفت: برو فلان کار را بکن زیر بار نمی‌رفت. می‌گفت: آقا این حرف خلاف شرع است! کجا من بروم فلان کار را بکنم! چرا بروم یک همچنین عملی انجام دهم؟! ولی الآن می‌بیند راحت می‌تواند [این کار را بکند!] چرا؟ چون یک ماه او را پخت. اخبار همه درست [در آمد] [و] واقعیات همه صحیح [بود و] نفس با آن قضایا و با آن جریانات خود را تطبیق می‌دهد و در تحت انقیاد و اطاعت این واسطه قرار می‌گیرد! لذا مغز او دیگر از کار می‌افتد! عقل او از دیگر کار می‌افتد!

[مثلا شخصی] طلبه است، درس خوانده [است]، به او می‌گویند دو دو تا، می‌گوید هشت تا! عجب! چرا؟ [چون] مغز [او] از کار افتاده [است].

 می‌گویم: آقا دو دو تا؟

می‌گوید: هفت تا !

ای داد! حال بیا درستش کن! این چیزی را که عرض می‌کنم با شما شوخی نمی‌کنم! طلبه‌ای که الآن دارد فلسفه درس می‌دهد این حرف‌ها را دارد می‌زند. طلبه‌ای که بیست سال است در حوزه دارد درس می‌دهد دارد این مطالب را می‌گوید! این به خاطر چیست؟ مغز از کار افتاده [است و] عقل از کار افتاده [است]. این درس‌هایی که می‌دهد همه براساس طوطی‌واری است. آن‌ چیزی که راه را نشان می‌دهد آن را از دست داده [است]. آن جهت نفسانی که در حریّت و آزادی باید حرکت کند، آن تبدیل به رقّ و بنده شده است. این را باید چه کار کرد؟! این به خاطر چیست؟! به خاطر اینکه از اوّل ملاک را حجت شرعی در نظر نیاورد. [و به دنبال] ولش کن و دلخوش کردن واینها [بود]

دارد [در مجالس دیگر] صحبتمی‌کند. می‌گویم: بلند شو بیا [اینجا هم] صحبت کن. می‌گوید: بروم اجازه بگیرم بعد بیایم! به‌به! به‌به! گفتم: تو که طلبه [هستی] و بیست سال درس خواندی باید اجازه بگیری، پس بقیّۀ بدبخت‌ها چه کنند؟! بقیه چه باید بکنند؟ پس آن درس را تا حالا برای چه خواندی؟! پس این کتاب‌ها را برای چه خواندی؟! برای چه خواندی؟!

# تحصیل مقدمۀ رسیدن به نورانیت علم

پس بنابراین رفقا باید بدانند، ملاک برای سیر و سلوک در مکتب ولایت و مکتب عرفان و مکتب اهل‌بیت [در] این مکتب ـ مکتب آخوند ملاحسینقلی همدانی ـ براساس علم و تحصیل است. طلبه‌ای که تحصیل نکند، خدا هم علم را در قلب او قذف نمی‌کند، صد سال بشنید و به جای مطالعه [کار دیگری کند فایده ندارد]. البته مطالعه هر کسی بر حسب استعداد خودش است. ما نمی‌گوییم که مثلا [از] یک شخصی که استعدادش متوسط است، توقع اینکه استعداد بوعلی را داشته باشد [داریم]، نه! آن شخص هم به اندازۀ استعداد خودش انجام می‌دهد.

## تاکید مرحوم حداد بر اتقان در تحصیل و کسب علم

در سه جلسه‌ای که من پیش مرحوم آقای حداد در سن هفده سالگی بودم، در تمام آن سه جلسه این عارف الهی ـ که یک سال هم درس طلبگی نخوانده ـ در همۀ آنها در هر سه جلسه به من می‌گفت: در درس خود اتقان کن! اتقان کن! اتقان کن!

خب اینها یک چیزی می‌فهمیدند که [اینطور] می‌گفتند. حالا [بعضی از افراد نسبت] به ما می‌گویند: همین علم او حجاب اکبر شده [است]. گفتم: دست شما درد نکند اگر این است پس اشکال از آقای حداد است که به من گفتند: بلند شو برو در درسهایت [اتقان] بکن! [پس] چی؟! حالا علم نداشته باشم [و] عین تو الاغ بلند شوم به هر نعره و به هر علفی که جلوی من بگیرند، راه خود را بکشم [و] بروم؟! این خوب است؟! این خوب است؟!

## تحصیل تنها راه رسیدن به علم

پس بنابراین ملاک در مسیر، رسیدن به علم است. آن کسی که می‌خواهد به علم برسد، راه آن راه تحصیل است. البته مربوط به [همه است] فرق نمی‌کند؛ طلبه [و] غیر طلبه در اینجا فرقی نمی‌کند، غیر طلبه هم باید براساس حجت شرعی حرکت کند. خیال نکنید این مسائل فقط به طلبه‌ها اختصاص [دارد]! نمی‌گویم غیر طلبه‌ها بیایند درس طلبگی بخوانند، هر کسی جای خودش. کاسب جای خودش، طلبه جای خود، عالم به جای خودش! ولی هر کسی در آن راهی که می‌رود، باید حجت شرعی داشته باشد! صحبت من این است. طالب علوم دینی باید در آن فکر و در آن مرام براساس حجت شرعی عمل کند که رسیدن به علم است!

و علم عبارت است از تحصیل، تحصیل همین علوم، تحصیل مقدمات، تحصیل متون و تحصیل فهم نسبت به روایات و نسبت به کلمات بزرگان. هرچه بیشتر شما و ما در این مسئله بکوشیم، خدا بیشتر علم خود را قذف می‌کند. اگر ما در این مسئله اهمال کنیم و بگوییم که نه! تحصیل را بگذارید کنار و برو بنشین و بگو و بخند و این طرف و آن طرف و بیا و برو و بعد هم خدا علم را عنایت می‌کند، این آرزو را به گور خواهیم برد، هیچ خبری نخواهد شد! تمام این حرف‌ها چرت و پرت است و مزخرف است و ﴿زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ﴾[[13]](#footnote-13) است.

## لزوم مداومت بر تحصیل برای طلاب علون دینی

باید باید طلبه تمام وقت خود را به تحصیل بگذارند و تمام همت خود را برای رسیدن به کلام امام صادق علیه السّلام به کار ببرد و فقط خدا را در این مسئله در نظر بگیرد و غیر خدا را از دریچۀ ذهن خود به دور بریزد که انگار در دنیا هیچ‌کسی وجود ندارد [و] فقط امام صادق است و دارد با امام صادق حرف می‌زند و او از [طلبه] سؤال خواهد کرد: خواندی یا نخواندی؟ درس امشب خود را مطالعه کردی یا نه؟! درس فردا را پیش‌مطالعه کردی یا نه؟! پیش مطالعه؟!

آن وقتی که ما درس میخواندیم، حالا هم که درس میخوانیم فرق نمی‌کند. ـ طلبه تا وقتی که از دنیا می‌رود [و] فوت می‌کند همیشه در حال درس [خواندن] است [و] تعطیلی ندارد، تعطیلی معنا ندارد [و فقط ] نوع آن فرق می‌کند. ـ آن موقعی که ما همین درس‌های حوزه را می‌خواندیم، من هر شب تا پیش‌مطالعۀ درس فردا را نمی‌کردم، خوابم نمی‌برد! سادیسم گرفته بودم اصلاً! خوابم نمی‌برد. یک شب یک درس را از ناچاری مطالعه نکردم، دو ساعت در رختخواب غلت می‌زدم، بالاخره بلند شدم [و] آن را پیش مطالعه کردم. نفهمیدم با گیجی چطور هم مطالعه کردیم! همین‌که فهمیدم پیش‌مطالعه آن [انجام] شده، دیگر راحت شدم دیگر گرفتم خوابیدم!

[امام صادق می‌پرسد] پیش مطالعه کردی؟! مطالعه کردی؟! مباحثۀ خود را خوب کردی؟! مطالعه خوب کردی؟! این کارها را انجام دادی یا نه؟!

## کیفیت مطالعه اسفار توسط علامه طهرانی

مرحوم آقا که آمد و به اینجا رسید شما فکر می‌کنید کشکی بود؟! «العلم نور یقذفه الله» نه خیر آقاجان! اسفاری که پدر ما پیش علاّمۀ طباطبائی خواند، آن اسفار ایشان مطالعه‌اش شش ساعت طول می‌کشید درحالی ‌که کسان دیگر آن اسفار را یک ربع مطالعه می‌کردند آن هم در رختخواب؛ حالا در [چه] وضعیتی دیگر نمی‌دانم! ایشان می‌گفتند: افراد در درس علاّمۀ طباطبائی می‌آمدند ـ بیچاره آن علامه طباطبائی ـ [به] درس اسفار ایشان می‌آمدند [ ولی] مطالعه را یک ربع می‌کردند! در وقتی که پدر ما [شش ساعت مطالعه می‌کرد].

 استعداد [ایشان] که کمتر نبود، حافظه‌اش که از آنها کمتر نبود اگر بیشتر نبود! اتفاقاً پدر ما ایشان در استعداد و حافظه مشارٌ بالبنان بود! این آقا با این استعداد و با این [حافظه] شش ساعت مطالعۀ اسفارش طول می‌کشید! آن وقت همینطور می‌گویند: علاّمۀ طهرانی! علاّمۀ طهرانی! آقا اینها این کار را کردند!

مادر ما می‌گفت که من شب‌ها ـ من نمی‌گویم این کار را بکنیم، این کار صحیح نیست، خود من به این مسائل مبتلا شدم و تا الآن هم مبتلا هستم ـ برای پدرت قهوه درست می‌کردم و او یک لیوان قهوه می‌خورد که خوابش نبرد و درس‌ها را تقریر می‌کرد! البتّه من نمی‌گویم این کار درست است، نه! این [کار] پدر اعصاب و معده و همه چیزها را درمی‌آورد؛ ولی این‌طوری اینها در قم [و] در نجف درس خواندند. و چون به حقیقت علم رسیدند، آمدند به ما گفتند که باید درس بخوانید و باید چه‌ کنید؟!

این کارها را کردند؛ امیرالمؤمنین هم آن علم را چه کار کرد؟! در قلب آنها انداخت! ننشستند به جای مطالعه و تقریر، مثل شیخ‌های نجف دو کیلو قهوه هر روز صبح از خانۀ خود بیرون بریزند، گعده کنند و به این غیبت کنند، به ‌آن غیبت کنند، به این بد بگویند به آن بد بگویند، فلان بکنند. دنبال کار خود بودند [و] دنبال وضع خود بودند. درد داشتند [و] دنبال درمان درد خود بودند. به خاطر این بوده[است].

# تهذیب نفس شرط اساسی برای ادراک حقیقت روایات

مگر علم چیست؟ همین‌که شما کتاب را باز می‌کنید [و] یک روایت از امام صادق [می‌بینید این همان علم است.] من همین چند شب پیش به یک روایت برخورد کردم که تا به حال برخورد [نکرده بودم و] بدنم شروع به لرزیدن کرد. این علم، آن یقذفه الله [فی قلب من یشاء]، همین است! حتما باید سقف شکافته بشود [و] یک چیزی تو کله شما برود تا بگوئید العلم یقذفه الله...؟ نه آقا! همین است! همین چیزی که در کتاب کافی است، همین چیزی که در کتاب محجة البیضاء است، همین چیزی که در کتاب تهذیب است، همین چیزی که در کتاب وسائل است! همین چیزی که بزرگان آمدند [و] نقل کردند همین علم یقذفه الله است. منتها، منتها! کسی که دل خود را به خدا بسپارد دل خود را صاف کند، از این روایت آن‌ چیزی را که مورد نظر حضرت است، می‌فهمد. کسی که دل او صاف نباشد همین روایت را می‌خواند [ولی با اینکه] یک روایت است، یک چیزی دیگر می‌فهمد! این معنای«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» است!

روایت امام صادق نور است. حالا یک شخصی آن روایت را می‌خواند [ولی] قلب او نور ندارد، نمی‌فهمد. دل را باید پاک کرد! اینجا است که این تهذیب دل به درد می‌خورد. نه اینکه انسان دست از مطالعه بردارد! [اگر] دست از مطالعه بردارد چیزی گیر او نمی‌آید.

#  ضرورت تحصیل علوم اهل بیت برای غیر طلاب

 نه [تنها] نسبت به رفقای طلبه، [بلکه] نسبت به رفقای غیر طلبه هم [مطلب] همین‌طور [است]. مگر این روایات فقط برای طلبه‌ها است؟! خیلی از این روایات [و] کتاب‌ها ترجمه شده [است]، بروند بگیرند؛ الآن اصول کافی نمی‌دانم ترجمه شده [است] یا نشده [است]؟! بروند بگیرند روایتی که زیر آن ترجمه شده [است] خب این روایات را بخوانند. کتاب‌های مرحوم آقا را بروند بخوانند. آن مقدارش که مشکل است، خب رد شوند [و] آن مقدارش که قابل فهم است، آنها را مطالعه کنند. مطالب در سطوح مختلف نوشته شده [است]، در مراتب مختلف نوشته شده [است] این‌طور نیست که فقط برای یک طبقۀ خاصی باشد، همه باید به دنبال [علم] باشیم.

مرحوم آقا می‌گفتند: «در شب‌های سه‌شنبه کتاب امام شناسی را بردارید بیاورید [و] این را بخوانید.»

الآن در مشهد و طهران دوستان ما این کار را دارند انجام می‌دهند. [این کتاب را] بیاورید [و] یک صفحه، دو صفحه بخوانید و بحث کنید، صحبت کنید، رفع اشکال کنید. چرا این حرف را می‌زدند؟! چرا نمی‌گفتند: «العلم نور یقذفه الله»؟! بروید بنشینید [و] فقط یاهو بکشید؛ لا اله الا الله،[یا] سبحانک یا لا إله الا انت [بگویید] و خدا هم که این [علم] را در قلب شما قرار می‌دهد؟! نه! ﴿وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾[[14]](#footnote-14) همین است! باید از راه آن رفت.

آن علم آمده بر قلب ولیّ خدا [و] بر نفس ولیّ خدا تجلی کرده [و] نفس ولیّ خدا به عنوان مرآت و آینه او را پذیرفته[است و] بعد آن آینه [نور] را دارد منعکس می‌کند [و] شما او را می‌بینید. این کتاب‌هایی که نوشته شده، انعکاس آن آینه‌ است. این صحبت‌هایی که شده انعکاس همان آینه است. این از آنجا آمده، بعد کم‌کم انسان به ‌واسطۀ ممارست، به‌ واسطۀ عادت، به ‌واسطۀ تمرین کم‌کم خود او دارای تهذیب می‌شود تا خود او به همان آینه تبدیل می‌شود. [آن وقت] دیگر مستقیماً بر قلب او این مسئله تجلی می‌کند و از آن به سایر افراد می‌رود.

پس بنابراین چه رفقای طلبه و چه رفقای غیر طلبه، همه باید در فهم مسائل و در فهمِ این‌گونه، [موارد] دارای علم باشند و دارای حجت شرعی باشند. که به هر مقدار که فهم مطالب بالاتر [مشکلات انسان بیشتر حل می‌شود.] الآن بسیاری از دوستان هستند وقتی که می‌آیند با بنده صحبت می‌کنند، حل مشکل خود را ـ که درباره‌اش صحبت می‌کنند ـ در همین کتاب‌های مرحوم آقا می‌بینند. می‌گویند: آقا ما فلان‌جا را مطالعه کردیم [و] مشکل ما حل شد. [به] فلان مشکل برخورد کردیم، کتابی [را] که می‌خواندیم یک‌دفعه دیدیم جوابش داده شد!

## لزوم تعمق و تحقیق در دروس

خدا راه‌های مختلفی برای این مسئله نسبت به این قضیّه دارد[لکن] منوط به این [است] که انسان بین خود و بین خدا را پاک کند. سر خودش را و بی‌زحمت سر خدا را کلاه نگذارد! در نرود! این در رفتن درست نیست! یواشکی در برود! نه! بالأخره فردایی هم هست. قضیّۀ فردایی هم هست. این‌طور نیست که همین‌طوری مسائل را انسان ندیده بگیرد و چشم و گوش بسته و اینها بیاید ترتیب اثر ندهد!

 پس این مسئله را باید رفقا در نظر داشته باشندـ مخصوصاً دوستان و رفقای طلبه ـ که هرچه بیشتر انسان به این علوم بپردازد ، در درس‌ها مُجدّتر باشد، مطالب را بیشتر در نظر بگیرد، تعمّق و تحقیق در دروس بیشتر داشته باشد، به عمق مسئله بیشتر برسد، به فهم مطلب بیشتر برسد، هرچه بیشتر برسد، خدا هم برای او مطالب بیشتری کشف خواهد کرد! و این اثبات شده است! این واقعیت اثبات شده [است]! که چطور انسان در ارتباط [با روایات] وقتی که به روایات برخورد می‌کند، می‌بیند یک نفر یک طور استنباط می‌کند [ولی] دیگری اصلاً یک طور دیگر می‌فهمد! یک نفر یک جور دیگر دارد استنباط می‌کند! و دیگری یک چیز دیگر دارد می‌فهد! فهم آن یک چیز دیگر است، [فهم] این یک چیز دیگر است! این اختلاف در فهمی که در سطح عرفا با غیر عرفا است، از کجا آمده [است]؟! یک شبه که به دست نیامده [است]! کم‌کم کم‌کم به دست آمده [است]، تا اینکه آن فهم، فهم الهی شده [است] و سایر افهام، أفهام مادی و أفهام کلیشه‌ای و أفهام زیراکسی و فتوکپی است. این از آن فتوکپی کرده [و] او از این فتوکپی [کرده است] خودِ او دارای یک فهم و یک نورانیت نشده است. پس [تا اینجا] یک مطلب!

# نکته‌ای پیرامون کیفیت بیان مطالب در مجالس

مطلب دیگر اینکه از یک نقطۀ نظر این مجالس باید مجالسی باشد [که] مفید باشد و ـ صرف‌نظر از دیدن رفقا که عرض کردم خدمتتان ـ بهتر است که این مجالس مجلسی باشد که در این مجالس فهم افراد بالاتر برود [و] مدرکات، مدرکات بهتری شود و به ‌طوری ‌که وقتی افراد از مجلس خارج می‌شوند، احساس کنند چیزی بر آنها اضافه شده [است.] بر فهم آنها و بر وضعیت آنها اضافه شده [است] .خب تا به حال هم این‌طور بوده [است] و إن‌شاءالله که روی این مسئله [دقت بشود].

تبعاً دوستان ـ آنهایی که برای رفقا صحبت می‌کنند ـ خدمت دوستان عرض شده [است] که وقت، وقتِ خیلی طولانی نباشد [و] وقت کوتاهی باشد، ولی پرمطلب و مطالب مغزدار و تودار و مطالب حیاتی و کلیدی به اصطلاح امروزی [باشد] که در دو مرتبه [یعنی] برای همۀ افراد، چه رفقای طلبه و غیر طلبه، برای همه مفید باشد. فقط صرفاً مسائل مربوط به طلبگی نباشد. چون اصل مجلس برای بحث علمی بوده است، خب مناسب است که یک بحث علمی هم برای دوستان و رفقای طلبه در سطوح مختلف مطرح شود. که حالا إن‌شاءالله اینها را خود رفقا با هم برنامه‌ریزی می‌کنند و نسبت به سطوح مختلف صحبت می‌شود و یک هفته هم برای تحقیق مجال داده می‌شود که در هفتۀ بعد افراد آن یافته‌های خودشان را در اینجا مطرح ‌کنند که این تبادل یافته‌ها و افهام، خودش موجب رشد و یادگیری باشد. ممکن است که یک مطلبی به نظر من برسد[و تا الان] به نظر شما نرسیده باشد و همین‌طور به عکس ممکن است مطلبی به نظر شما برسد [و] من یک دفعه احساس کنم [عجب] مطلب بدیعی است، مطلب بکری است [و] من با این سن به یک همچنین مسئله‌ای نرسیدم! و [درباره آن] فکر کنم.

همین یکی دو روز پیش بود ـ در همین بحث‌های امروز ـ من خدمت رفقا عرض کردم که با اینکه من این روایت را قبلاً خوانده بودم ولی اصلاً هیچ متوجه نشده بودم که چطور این روایت در اینجا اشاره به این قضیّه دارد! امروز در مباحثه[[15]](#footnote-15) داشتیم که در روایت داریم امام علیه السّلام می‌فرماید : صبی [یعنی] بچه! [مثلا] بچۀ ده ساله[و یا] هفت ساله، وقتی که به مکّه می‌رود، او حَجّة الاسلام را انجام داده [است]![[16]](#footnote-16) عجیب [است] حَجّة الاسلام را انجام داده[است]! چطور انسان تصور می‌کند این [حجة الاسلام انجام داده باشد]، با اینکه حَجّة الاسلام [بعد از به تکلیف رسیدن باید باشد؟] حالا ان‌شاء‌الله ما این مطالب را ـ در آن بحث حجّی که داریم ـ [به طور] مفصل، از جهت عمومی هم این مسائل را مطرح خواهیم کرد که نظر بزرگان و عرفا نسبت به این قضیّه چیست و نظر سایر افرادی که حظّ و نصیبی ندارند [چیست؟] [افرادی که] همین‌طور مطالب را در اختیار مردم قرار می‌دهند و از دین یک دین رباتی به مردم ارائه می‌دهند [مثل] مجسمه، نه دین واقعیت‌دار و حقیقت‌دار. این مطالب باید برای مردم گفته بشود.

حَجّة الاسلام که یک حج واجب است، چطور امام علیه السلام می‌فرماید: یک بچۀ ده ساله اگر حج انجام بدهد، حجة الاسلام را انجام داده است؟! یعنی چه؟ یعنی اگر یک بچۀ ده ساله حج انجام بدهد و بعد فوت کند، در روز قیامت این را در صفّ افرادی که حج ابراهیم را انجام داده[‌اند] قرار می‌دهند. این معنا معنای روایت است!

حالا آقایان چه فتوا می‌دهند؟! [می‌گویند:] تمام این عبادات همه تکراری [تمرینی] است. عجب! یعنی عبادتی که بچۀ ده ساله می‌خواند، برای تمرین خوب است. [یعنی همان‌طور که] آدم صبح بلند می‌شود یک خرده خمیازه می‌کشد این‌طوری نرمش می‌کند! این [بچه] هم بلند شود تمرین کند که وقتی به سن بلوغ می‌رسد در ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ گیر نکند! در ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ از آنجاش صدا در بیاد! در اینجا [گیر نکند]! این [بچه] تمرین بکند تا در همان ثانیۀ اوّل بلوغ! همان ثانیه! ـ بعد از مشاهدات [علائم بلوغ] ـ آنجا یک وقتی از نظر حکم شرعی گیر نکند! این عبادت، عبادت بچه می‌شود!

ولی امام صادق چه می‌گوید؟! می‌گوید: تمرین چیست؟! عادت چیست؟! آقا! این بیچاره رفته حج انجام داده است! واقعاً رفته [است] حج انجام داده [است]، آن نورانیت حج در دل او رفته [است]! کجا تمرین [حساب می‌شود]؟! نماز خوانده [است]! نماز! آن نماز را من در سن پنجاه و دو سالگی می‌خوانم ، این هم در سن ده سالگی خوانده [است]؛ هر دو خوانده‌ایم. منتها حالا [اگر] او نخواند دیگر [او را] کتک نمی‌زنند [ولی] من نخوانم، من را کتک می‌زنند! فرق این است! ولی هر دو نماز خوانده‌ایم.

الآن این آبی که در اینجا هست، بنده می‌خورم، ـ خب خیلی تشنه‌ام هم شده، یک ساعت و خرده‌ای دارم [صحبت می‌کنم] ـ این آب را دارم می خورم اگر یک بچۀ دو ساله‌ای هم باشد او هم آب می‌خورد؛ آیا الان دو تا آب بوده؟ چون بنده در این سن هستم [و] این آب را خوردم با این [آبی] که الآن این [بچه] می‌خورد، فرقی می‌کند؟ نه! یکی است! آب یکی است! هم من می‌خورم رفع عطش می‌شود [و] هم این بچۀ سه ساله می‌خورد او هم می‌خورد رفع عطش می‌شود. کجای آن تمرین است؟! ببینید امام علیه السّلام آمده در اینجا دارد بیان می‌کند: «قَضیٰ حَجّة الاسلام»[[17]](#footnote-17) بچۀ ده ساله وقتی حج انجام می‌دهد، حَجّة الاسلام انجام داده است. منتها بزرگ که شد، چون تکلیفِ مجدد می‌آید، باید بر طبق تکلیف انجام بدهد. حالا کدام یک از نظرات این دو طیف موافق با نظر امام صادق است؟! نظر عرفا که می‌گویند همان حج واقعی را این [بچه] انجام داده [است] یا نظر آنهایی که می‌گویند این [حج] برای تمرین است؟! کدام یک از دو تا؟!

این است که وقتی انسان دل را صاف کند، کلام امام صادق که نور است و آن حقیقت امام صادق که در ضمن کلمات از آن آینه تجلی کرد، می‌آید چکار می‌کند؟! می‌آید در دل انسان قرار می‌گیرد. مسئله این است. و من دیدم عجب! اصلا من از این روایت غفلت کرده بودم؛ ندیده بودم؛ یعنی [روایت را] دیده بودم [ولی] توجه نکرده بودم!

افراد می‌روند [و] مطالعه می‌کنند [و] می‌آیند و بعد این نظرات‌شان را برای همدیگر مطرح می‌کنند.این هم یک مسئله [دیگر درباره جلسات.]

خلاصه علی‌کل‌حال مطلبی که نقل می‌شود مسئله علمی است؛ مطلبی که برای دفعۀ بعد گفته می‌شود و همین‌طور صحبتی که می‌شود، همۀ اینها ان شاالله امیدواریم که همان‌طور که تا به حال بوده [است]، با یک تلاش بیشتر و با یک مطالعه بیشتر و با یک تحقیق بیشتر و با یک تنوع در مطالب دیگر [ارائه شود] به‌طوری‌که افراد وقتی که می‌آیند، احساس بکنند [که] این یک ساعتی که اینجا بودند، چیزی گیرشان آمده و به اصطلاح، این مسئله چیز مفیدی بوده [است]. این هم یک مسئله‌ای که خواستم عرض کنم!

# حفظ وحدت رویه در بیان مسائل مکتب اولیای الهی

مطلب دیگری که ارتباطی با این مجلس ندارد ولیکن من از حضور رفقا در این مجلس استفاده ‌کنم و این مسئله را هم خدمت رفقا بگویم. رفقایی که این طرف و آن طرف برای تبلیغ و برای صحبت می‌روند، گرچه ممکن است که کیفیّت تفکر و نحوۀ برداشت از مسائل طبعاً در هر کسی یک طور باشد و این یک چیزی است که قابل قبول است [که] علی‌کل‌حال هر کسی یک طور برداشت می‌کند. ولی صحبت در این است که وقتی که یک جریان، جریان واحدی است و یک مطالب و مبانی واحدی دارد ارائه می‌شود و مطرح می‌شود، همان مسائل در جاهای دیگر هم گفته شود، تا اینکه بر اثر اختلاف در تأویل، برای افراد ابهام و شک و شبهه‌ای پیش نیاید. چون مثلاً این طرف [و] آن طرف صحبت می‌شود [که] فلان شخص این‌طور صحبت می‌کند [و] فلان شخص خلاف آن را می‌گوید، حالا کدام یک از این دو تا درست است؟! این مسائل به یک نحوه باشد. مطالب هم که همۀ دوستان و رفقا همه اهل فضل و اهل علم [هستند] و به مسائل اطّلاع دارند.

# هدایت و ارشاد به دست امام زمان

قضیّۀ خود اصل هدایت و دستگیری و تربیت و تزکیه بر اساس مبنایی که ما داریم، این فقط بر عهدۀ صاحب ولایت است، در این مسئله هیچ شکی نیست! نه بنده و نه غیر بنده هیچ‌کدام از مجموعه رفقا، دوستان و اینها، هیچ‌کدام از ما واسطۀ برای [این] مسئله نیستیم [و] آن قضیه دست صاحب ولایت است و او خودش دستگیری می‌کند و او خودش تربیت می‌کند و با آن نفس قدسی خودش همۀ افراد را حرکت می‌دهد. همۀ ما جنبۀ آلیّت و جنبۀ وساطت در نقل داریم و جنبۀ وسیلۀ برای بیان داریم؛ همین! از این بیشتر مطلب غیر از این نیست.

حقیقت مطلب فقط در یک‌جا است و افراد اذهان را باید فقط به آن سمت سوق بدهند و طرح کردن بعضی از مسائل و آوردن بعضی از تعبیرات و گفتن بعضی از چیزهایی که ذهن افراد را از توجه به مقام ولایت منعطف به جاهای دیگر بکند یا اینکه آن اتجاه را کمرنگ بکند شرعاً حرام است و بر خلاف مشی و مرام اصل مکتب است! فقط و فقط باید تمام هوش و حواسّ ما و صحبت ما و تعبیر ما و تبلیغ ما همه باید توجه دادن [به مقام ولایت] باشد، چطور اینکه رسم بزرگان بر این بوده [است] ما که جای خود را داریم! باید همه [صحبت‌ها] بر اتجاه به آن سمت باشد منتها باید به سمت حقیقت [ولایت] باشد نه به سمت ظاهر [آن! مانند] آن چیزی که امروزه هست! [مثل] ظهور ظاهری و دیدن و کشف و کشک و این مطالبی که در این حول و حوش ما و این طرف و آن طرف می‌گذرد و مردم را از این طرف به آن طرف [و] از این شهر به آن شهر [برای] دیدن می‌کشند! اینها چیزهایی است که برای عوام است.

افراد به همان حقیقت ولایت باید توجیه بشوند، به آنجا باید توجه داده شوند و از آنجا بایستی استمداد بگیرند. اگر غیر از این عمل بشود، ما هم به ولایت خیانت کرده‌ایم و هم به افراد خیانت کرده‌ایم؛ زیرا آن استعداد و آمادگی که باید صرف در اینجا بشود، ما آن استعداد و آمادگی را قطع کردیم و او را می‌راندیم و از بین بردیم و به مطالب واهی سرگرم کردیم. پس این مسئله خیانت است، خیانت به مکتب هم است ـ و من دیگر صریح‌تر از این نمی‌توانم صحبت کنم! ـ این قضیه خیانت به مکتب است و خیانت به امام زمان است و خیانت به ولایت است و حساب و کتاب هر شخص با خود خدا هست!

دیگر ما بیش از این نمی‌توانیم روی این مسائل اصرار کنیم و آن چرا که به نظر حقیر و بنده می‌رسد، بنده آن مسئله را صریح می‌گویم و از هیچ کس هم در این قضیّه [ابائی ندارم] خلاصه با کسی رودربایستی ندارم. من به رفقا عرض کردم ما در قضایایی که مربوط به مسئلۀ ولایت است، شوخی نداریم و این مطلب هم اثبات شده [است] و رفقا در جریان هستند که مسئلۀ ولایت قابل شوخی نیست و شوخی‌بردار هم نیست! رضای الهی و صداقت ما و صفای ما در این است که ما بفهمیم چه می‌کنیم و بیخود کاسۀ داغ‌تر از آش نباشیم که [در این صورت] هم خود را از بین بردیم و هم باعث سد طریق دیگران شده‌ایم. و این هم یک مطلبی بود.

# تاکید مولف بر عدم ارجاع افراد به ایشان

مطلب دیگری که خدمت رفقا از این نظر می‌خواستم عرض بکنم این است که، خب رفقا می‌دانند که مطالب همان مطالبی است ـ از نظر روشن شدن راه و مسیرـ که مرحوم آقا و سایر بزرگان در کتب خودشان بیان کرده‌اند. دوستان اهل اطّلاع هستند، اهل مطالعه هستند، کتاب‌ها را دیده‌اند، خودشان نسبت به مسائل اطّلاع دارند و واقعیت برای افراد مشخص است. اینجا دکان و دستگاه نیست، عرض کردم اینجا هیئت نیست، اینجا افرادی که می‌آیند درد دارند، نه اینکه بخواهند اتلاف وقت کنند، نه اینکه بخواهند وقت گذرانی کنند! و افراد در اینجا همه کار دارند؛ یعنی در قم رفقا و دوستان هر کدامشان هزار و یک مشغله دارند! رفقایی که این طرف [و] آن طرف می‌روند، بیخود مدام ارجاع ندهند، بگویند که برای آقا نامه بنویس یا برو [از ایشان] وقت بگیر یا فلان بکن! تمام اینها همه سد راه رفقا و ما می‌شود و باعث می‌شود که ما از کارمان بمانیم! یعنی فرض کنید که یک شخصی که می‌آید [و] مطلبی دارد، گرچه اول می‌گوید پنج دقیقه ما ملاقات داشته باشیم ولی یک ساعت وقت بنده را می‌گیرد و از این نظر من خیال می‌کنم [که] این خلاف شرع باشد؛ به خاطر اینکه همین وقتی ـ یک ساعت ـ را بنده باید به چیزهای دیگر بگذارم، آمدم به مطالبی [می‌گذرانم] که چندان ضرورتی هم ندارد! از این مشکلات همه دارند، خود بنده هم بیش از بقیه از این مسائل و از این مشکلات دارم و ما به خاطر این مطالب خدمت پدرمان نمی‌رسیدیم و وقت ایشان را هم نمی‌گرفتیم!

می‌گویند: آقا ما چه کار کنیم [که] حالمان این‌طور است؟

 [ما] هر چه هست [را] دیگر گفتیم! مرحوم آقا می‌فرمودند [و] واقعاً می‌گفتند [و] این چیزی که ایشان می‌گفتند خدا شاهد است ـ بنده در اینجا می‌گویم ـ که ایشان نمی‌خواستند از سر خودشان باز کنند، آن چه را که تشخیص می‌دادند، می‌گفتند.

می‌گفتند :

آقا تو برو به این مطالب عمل بکن، اگر فتح باب نشد، آن‌وقت به سراغ ما بیا.

ما عمل نمی‌کنیم، خودمان را داریم گول می‌زنیم. رفقا شوخی ندارم! ما داریم خودمان را گول می‌زنیم! ما عمل نمی‌کنیم بعد مدام می‌گوییم آقا چرا آنجایش کج است [و] آنجایش راست است! نه! این‌طور نیست! مطالب بیان شده [است]. مرحوم آقا مطالب را بیان کردند و نیازی به صحبت و توضیحات ما نیست. اگر مشکلی در جایی باشد، خب ما هستیم؛ رفقای دیگر هستند. اینهایی که اهل اطلاع بر کتب و مبانی هستند، این مطالب را بیان می‌کنند.

رفقایی که این طرف [و] آن طرف می‌روند و صحبت می‌کنند، مردم را [به ما] ارجاع ندهند، مردم را در همان‌جا نگاه دارند. لازم نیست که بگویند که آقا نامه بنویس! لازم نیست که بگویند بلند شو برو وقت بگیر! لازم نیست [که] بگویند [برو به آقا] بگو مشکل را حل کن! بنده وقت ندارم! صاف دارم می‌گویم: اگر شخصی آمد و گفت فلانی گفته [که نزد شما برسیم]، [من] می‌گویم شما به خودشان مراجعه کنید. من گفتم که وقت ندارم! و این مطالب هم گفته می‌شود و اگر شخصی مشکل دارد ما هم این وسایل را در اختیار گذاشتیم. پس این سایت‌هایی که درست شده [است] برای چیست؟ برای همین است که مطالب و مشکلات گفته بشود [و] آن مقدار که به نظر برسد، آن مسائل مطرح می‌شود. این جلسات عنوان پس برای چیست؟!

به بنده نامه می‌دهند [که] آقا شما دارید ظلم می‌کنید، روز قیامت باید جواب خودت و پیغمبر را بدهی [که] به من وقت نمی‌دهی!

آقا جان ما داریم برای شما صحبت می‌کنیم، مگر غیر از این است؟! خب حالا بسیار خب، وقت دادیم [و] شما تشریف آوردید، چه می‌گویید؟! چه حرفی می‌زنید؟! مشکلاتتان را می‌گویید؟! خب برو همین مشکلات را با یک رفیق دیگر بگو [و] حل کن! مسئله داری، خب این همه رفیق هستند [و] این همه جای دیگر برای [رفع] این قضیه هست. نیاز نیست که حتما انسان بیاید و [با بنده] صحبت کند!

من الآن چهارده سال است دارم برای رفقا صحبت می‌کنم، مطالبی را که دارم می‌گویم و خیال می‌کنم قسمت مهم مطالبی را که ـ اگر نگویم صد در صد حداقل باید بگویم هشتاد درصد ـ برای حرکت و برای سیر و سلوک لازم است را در لابه‌لای صحبت‌هایم، گفته‌ام. بارها هم گفته‌ام.

 رفقا می‌دانند در بسیاری از مطالب، مطالب تکراری است. این تکراری بودنش، همین‌طوری نیست [بلکه] روی بعضی از مسائل تأکید دارم که این مطالب را می‌گویم.

خب قضیّه همین است؛ حتماً باید جمال افراد دیده شود تا اینکه مشکل حل بشود؟! کسی که به دنبال حق باشد [بدون دیدار هم به حق می‌رسد]. الآن ما دوستانی داریم که سال به سال من را نمی‌بینند [و] حال آنها از من و خیلی از افراد بهتر است. مشاهدات آنها بهتر است، معانی‌ای که بر [قلب آنها می‌رسد بهتر است.] سال به سال هم بنده را نمی‌بینند! مگر قضیّه، قضیّۀ دیدن من است؟! خدمتتان عرض کردم که مطلب مربوط به جای دیگر است! از آن طرف هم خب ما هستیم دیگر! ما در مجالس هستیم [و] می‌آییم صحبت می‌کنیم؛ هم در مجالس خانم‌ها صحبت می‌کنیم هم در مجالس آقایان حرف می‌زنیم. [در کنار] سایر رفقا هستیم دیگر [و] همه با هم در یک‌جا هستیم!

این نحوه صحبت کردن و تبلیغ کردن و مطلب را ارائه دادن صحیح نیست! باعث اتلاف وقت است و باعث از بین رفتن فرصت‌ها است و باعث می‌شود که افراد نتوانند روی پای خود بایستند؛ افراد همیشه خود[شان] را متکی بدانند؛ افراد همیشه خودشان را نیازمند و محتاج بدانند؛ افراد همیشه خود را مُتدلّی و مستند به غیر بدانند و این صحیح نیست؛ این روش، روشِ خلاف و باطل است!

# لزوم التجاء به امام زمان علیه السلام

آن مرجع و ملجأیی که انسان باید خودش را به آنجا وصل کند، آن مرجع، مرجع ولایت است. ما نیاییم مثل سایر افراد تابع احساس بشویم و خفاء امام علیه السّلام را در حکم نفی امام و عدم امام بدانیم! امام حیّ است و امام زنده است و امام با تک‌تک ما است. این [مطلب] را ما باید به افراد بقبولانیم! ما امام را داریم کنار می‌گذاریم [به افراد می‌گوییم] برو پیش آقا! آقا چه کسی است؟! خود آقا هزار و یک [مسئله دارد] هشتش گرو هشتادش است! آقا کیست؟! آقا هم مثل تو، چه تفاوتی می‌کند؟! [به افراد می‌گویند:] آقا بلند شو برو [پیش] آقا! آقا برو عریضه بنویس، آقا برو نامه بنویس!

نه آقاجان! آقا برو این مطالب را عمل بکن، ان‌شاءالله [مشکل] حل می‌شود. اگر انجام ندادی و حل نشد، آن وقت خود خدا جور می‌کند، یک وسیله‌ای جور می‌کند. چرا ما می‌آییم آن نمود و ظهور ولایت را در نزد افراد کمرنگ می‌کنیم؟! اصلا این بر خلاف مسیر است، این اصلا خلاف عرفان است، خلاف مکتبی که پدر ما ساخت است. این قضیّه خلاف است! واقعاً این قضیّه خلاف است!

## کیفیت دستگیری امام زمان از افراد

آن راهی را که خدا برای دستگیری می‌داند، آن راه را نه من می‌دانم و نه شما می‌دانید، هیچ‌کس نمی‌داند. خودش می‌داند که چگونه افراد دستگیری بشوند. با صحبت کردن من و [اینکه می‌گویید] برو پیش آقا، کسی دستگیری نمی‌شود. تجربه‌ هم ثابت کرده [است] که دستگیری نمی‌شود. آن روش دستگیری روش نهانی است که در اختیار من و شما نیست؛ آن در اختیار صاحب ولایت است؛ خودش می‌داند [که] به چه نحوه‌ای و به چه قسمی [باشد]. افرادی که ما با آنها ملاقات می‌کنیم، آنهایی که از آن طریق [دستگیری] شدند همه موفّق بودند [ولی] آنهایی که با حرف و تأکید و [گفتن اینکه:] یادت نرود و فردا از خواب بلند شدی برو قم و، اول کاری که می‌کنی [با آقا ملاقات کن،] از این راه آمدند، هیچ‌کدام [از] اینها موفّق نبودند، هیچ‌کدام [از] اینها به نتیجه نرسیدند و هیچ‌کدام [از] آنها به مطلب نرسیدند! هم دردسر برای ما به وجود آوردند و خودشان [هم] ماندند.

پس بنابراین رفقا باید بدانند که قضیّۀ ارتباط و قضیّۀ دستگیری نه مربوط به من است [و] نه مربوط به کسی دیگر[بلکه] این مربوط به جای دیگر است. آنچه را که ما وظیفه داریم، این است که آن مطالب را مطرح کنیم [و به افراد بگوییم:] آقا! حق این است، عرفان این است، راه و رسم خدا این است! [اگر شخصی] می‌گوید آقا من چه کار کنم؟ [باید گفت:] امام هست، خودت می‌دانی و امام خودت! به من چه ارتباطی دارد؟! بلند شو به امامت بگو، بلند شو برو به او توجه کن آن‌وقت او خودش می‌داند. [انسان] دلش را که پاک بکند، آن صاحب ولایت می‌داند که چگونه او را راهنمایی کند [و] اصلاً شاید اینجا نیاورد [و] بلند شود یک جای دیگر ببرد! به من چه ارتباطی دارد؟! خود او می‌داند، چرا من بیایم تعیین تکلیف کنم!؟

راه و تأکیدی را که مرحوم آقا به بنده توصیه کردند این نیست که خیلی‌ها دارند انجام می‌دهند! این نیست! [بلکه] این چیزی هست که من دارم عرض می‌کنم.

بله! بنده تکلیف دارم [و] رفقای ما هم تکلیف دارند که آنچه را که از بزرگان دیدند و دیدیم و آنچه را که شنیدند و شنیدیم و آنچه را که می‌دانند و می‌دانیم، آنها را به افراد ارائه بدهیم. والسلام و تمام! غیر از این هیچ چیزی نیست! بقیه‌اش دیگر بر عهدۀ کیست؟ بر عهدۀ خود آن افراد که به چه نحوه عمل کنند.

ما دل برای مکتب نسوزانیم که مکتب احتیاج به دلسوز ندارد؛ دلسوزش کس دیگری است! ما خود را باید مطیع بدانیم و به قول مرحوم آقا به یکی از رفقا که قدری چیز کرده بود گفتند:

 که اگر می‌خواهی خودت باشی، این کار را نکن والا خودت هم طرد خواهی شد!

علیٰ‌کل‌حال باید انسان [مراقب باشد]. ره چنان رو که رهروان رفتند!

امیدواریم که خداوند دست همۀ ما را بگیرد و در این چند روزِ از عمر ما آن نتایج غایی را مترتب کند. و همین‌طور تصور نکنیم که چیز (ساده) است...

البتّه همان‌طور که خدمت رفقا گفتم، طرفِ افراط و تفریط در این مسئله غلط است! هم آنهایی که می‌گویند که صرفاً آمدن و رفتن ـ به عنوان یک امر اداری ـ [و] در این مجالس شرکت کردن خوب است، نخیر، این غلط است! مجلس، مجلسی است که باید مفید باشد [و] از نظر فهم باید بالا باشد، و هم آنهایی که می‌آیند [و می‌گویند:] که اصلاً نیازی به این مجالس نیست! برو آقا برو در خانه‌ات بگیر و بنشین! نخیرآن هم غلط است . هر دوی اینها غلط است!

# سکونت و حضور قلب لازمۀ حضور در جلسات

باید انسان بیاید در مجالس و شرکت کند، منتها آمدن در این مجالس شرط دارد؛ احتیاج به حضور قلب دارد، احتیاج به سکونت دارد، احتیاج به برنامه‌ریزی دارد. مجلس شب سه‌شنبه آن هم مثل عصر جمعه می‌ماند که انسان باید برنامه‌ریزی کند و باید بداند که علی‌کل‌حال این‌طور نباشد که فقط و فقط پرداختن به یک جهت، انسان را از جهت دیگر مانع بشود. باید این مسئله برای انسان مورد توجه قرار بگیرد [که] چنانچه انسان از حضور در مجلس، از این محافل و اینها استفاده کند، چه‌بسا ممکن است که آثارش از ساعت‌ها مطالعه در خلوت بیشتر باشد.

علی‌کل‌حال امیدواریم که إن‌شاءالله همه ما بتوانیم استفادۀ بیشتر کنیم. و این مطالبی [را] هم که خدمت رفقا عرض کردم فقط ـ خب رفقا می‌دانند، خیلی از اینها را هم [قبلاً] گفتیم و اینها مطالب تکراری است! ـ ولیکن خب از باب این [است] که این مسائل را از شخصی شنیده باشند که آن شخص ارتباط نزدیک با بزرگان داشته [است]، فقط از همین باب و الاّ در بین رفقا کسانی بودند که خیلی مرحوم آقا را هم دیدند و از مطالب ایشان اطّلاع دارند، منتها از این جهت که بالاخره فردی که بیشتر با ایشان بوده [است] و با افکار ایشان و صحبت‌های ایشان بیشتر آشنا بوده [است] و می‌تواند مطالب را منتقل کند و قلوب مستعده و نفوس مستعده اینها را بگیرند و به آن [مطالب] عمل کنند! از این نظر خب مضایقه‌ای نیست.

إن‌شاءالله که خداوند همۀ ما را توفیق بدهد و همۀ ما را در این صراط موفّق کند و هدف ما را فقط معرفت خودش قرار دهد و نیت ما را انقیاد و اطاعت فقط صاحب ولایت قرار دهد و در دل و هوای ما جز هوای خود چیز دیگری را قرار ندهد.

اللَهمّ صل علی محمّد و آل محمّد.

1. جلسات اعیاد و شهادات ائمه علیهم السلام در منزل مؤلف محترم با اقامه نماز صبح شروع می‌شده‌است. (محقق) [↑](#footnote-ref-1)
2. راهبر [↑](#footnote-ref-2)
3. فقه‏الرّضا عليه‏السّلام، ص 71؛ بحار الأنوار، ج 79، ص 349:

«قال عليه‏السّلام:" إعلَم أنّ لكُلّ صلاةٍ وقتَينِ: أوّلٌ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانُ الله و آخِرُه عفوُ الله.

و نَروى أنّ لكُلّ صلاةٍ ثلاثةَ أوقاتٍ: أوّلٌ و أوسطُ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانُ الله و أوسطُه عفوُ الله و آخِرُه غفرانُ الله، و أوّلُ الوقت أفضلُه. و ليس لأحدٍ أن‏يتَّخذ آخِرَ الوقت وقتًا، و إنّما جُعِلَ آخِرُ الوقت للمريضِ و المُعتَلِّ و المسافر.» [↑](#footnote-ref-3)
4. منظور گوینده یکی از رفقای ایشان است. [↑](#footnote-ref-4)
5. دیوان حافظ، غزل 212 [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، ج 1، ص 10. [↑](#footnote-ref-6)
7. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این رویات و مفاد آن رجوع شود به امام شناسى، ج‏7 ، ص 275. [↑](#footnote-ref-7)
8. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این داستان رجوع شود به امام شناسى، ج ‏13، ص 123. [↑](#footnote-ref-8)
9. کنایه از مساوی بودن [↑](#footnote-ref-9)
10. .وزن کردنی [↑](#footnote-ref-10)
11. مصباح الشريعة، الباب السادس فى الفتيا، ص 16. [↑](#footnote-ref-11)
12. برده شده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره الأنعام (6) آيه 112. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره المائده (5)، آیه 35 [↑](#footnote-ref-14)
15. درس خارج فقه حج، جلسه 25 [↑](#footnote-ref-15)
16. من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 435:

و روى أبانٌ عَن الحَكَمِ قال سَمِعتُ أباعَبدِ الله علیه السلام يَقولُ الصَّبِيُّ إذا حُجَّ به فَقَد قَضىٰ حَجَّةَ الإسلامِ حَتّى يَكبَرَ و العَبدُ إذا حُجَّ به فَقَد قَضیٰ حَجَّةَ الإسلامِ حَتَّى يُعتَقَ. [↑](#footnote-ref-16)
17. من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 435: [↑](#footnote-ref-17)